

یخ روی آتش ناراحتی درونم ریخت؛ چنان اظهار حمد و ستایش کرد و با نشاط و روحیه فوق‌العاده ابزار شرور نمود که گویا از هر جهت غرق در نعمت است. من نیز با شنیدن صحبت‌های او آرام گرفتم و ناراحتی‌هایم برطرف گردید.

- عظمت ولایت**

روزی آقا فرمودند: در نجف یا کاظمین یکی از آقایان، قریب ۱۰ یا ۱۵ نفر از اهل علم را برای ناهار دعوت کرده بود؛ ولی پیک آقا اشتیهاهاً طلب یک مدرسه را که قریب ۷۰–۶۰ نفر بودند، دعوت کرده بود. وقتی میهمانان آمده بودند، وی دیده بود، گذشته از اینکه جا برای نشستن آنها موجود نیست، غذا نیز خیلی کم است، بی‌درنگ به ذهنش خطور کرده بود که آیت‌الله حاج شیخ فتحعلی کاظمینی را از جریان باخبر سازد. وقتی خبر به آقا رسیده بود، فرموده بود: دست به کار نشوید تا من بیایم. وقتی که ایشان تشریف می‌آورد و می‌فرماید: یک پارچه سفید آن‌بدیده برایم بیاورید. آنگاه ظرف برنج را واریسی کرده و سرپوش را برداشته و آن پارچه را به‌جای سرپوش می‌گذارد و می‌فرماید: حال شما تقسیم کنید و مکرر ظرف‌ها را به من بدهید. من غذا می‌ریزم و می‌فرماید: «ها! علی خَیْرِ الْبَشَرِ وَ مَنْ أَبی فَقَدْ كَفَرَ؟» هشدارا! که علی بهترین انسان هاست و هرکس ولایت او را نپذیرد، کفر ورزیده است». تا اینکه به شرافت مقام شامخ امام علی علیه السلام، تمام میهمانان را از آن دیگ، غذا داده بودند و بدون اینکه غذای دیگ به آخر برسد».

- توجه حضرت زهرا علیها السلام به فرزندان خود**

یک بار فرمودند: یکی از ثروتمندان رشت که در نجف اشرف ساکن بود، دختر خود را به ازدواج یک روحانی سید که خیلی فقیر بود، درآورد. از آنجایی که خانم در خانواده ثروتمند بزرگ شده بود، به هیچ‌وجه حوصله غذا درست کردن برای آقا را نداشت. ششی حضرت فاطمه زهرا علیها السلام را در خواب دید که به او فرمود: دخترم چرا با پسرم خوش‌رفتاری نداری و برای او غذا درست نمی‌کنی؟ وی جواب داد: حال غذا درست کردن را ندارم. حضرت اصرار کردند و او همان جمله را تکرار کرد تا اینکه حضرت زهرا علیها السلام فرمودند: شما فقط مواد لازمِ خوش را آماده بکن و داخل قابلمه بریز و روی چراغ بگذار؛ لازم نیست که کاری انجام دهی. در این هنگام از خواب بیدار شد و تعجب کرد. بعد به‌عنوان امتحان، همان کار را انجام داد وقت ظهر یا شام وقتی سرپوش را از قابلمه برداشت، دید غذا آماده است و عطر خوشر خانه‌شان را معطر کرد. وی همواره بدین منوال غذا می‌پخت و حتی روزی مهمان داشتند. مهمان گفت: من در طول عمرم این‌طور غذا نخورده‌ام؛ ولی تعجب اینکه آن خانم با اینکه این کرامت را بارها می‌دید، باز حوصله درست کردن غذا را نداشت!

- حیات اولیای خدا**

آقا روزی درباره حیات اولیای خدا هرچند به‌ظاهر مُرده باشند، فرمود: جنازه یکی از مردان پاک را (به نظم فرمودند گیلانی بود) به نجف می‌بردند. یک نفر قرآن خوان هم اجاره کرده بودند که تا مقصد همراه جنازه برود و قرآن بخواند. ششی از شب‌ها همه از خستگی به خواب می‌روند و قاری مشغول خواندن سوره مبارکه «یس» می‌شود و هنگام قرائت آیه کریمه «**لَئِمَّ أَهْهُدُ إِلَیْکُمْ یا بُنَیَّ آتَمَ**…» [لفظ (أَهْهُدُ) را آن‌طور که باید، ادا نمی‌کند و چند بار آن را تکرار می‌کند. ناگهان از داخل تابوت می‌شنود که آن مرد خدا دو یا سه بار با بیانی شیرین و تجوید و قرائت درست، آن کلمه را ادا می‌کند. رعشه بر بدن مرد قاری می‌افتد که آدم مرده آن هم کسی که چند روز از فوتش [وفاتش] گذشته، چگونه شنید که من در ادای آیه کریمه مانده‌ام و با بهترین طریق قرائت و تجوید آن را به من یاد می‌دهد.

- نتیجه توسل به امام رضا علیه السلام**

آقا می‌فرمودند: یکی از علمای نجف اشرف به‌جهت بیماری به تهران می‌آید و بعد از مراجعه به پزشک و تشکیک کمیسیون پزشکی، بنا بر آن می‌شود که آقا از ناحیه مغز سر، عمل جراحی شوند. آقا خیلی وحشت‌زده شده و سخت ناراحت می‌شود، و اجازه می‌گیرد به مشهد مقدس مسافرت نماید. پس از تشرف و توسل، ششی در خواب می‌بینند، آقای بزرگوارى نزد ایشان می‌آید و می‌فرماید: چرا این قدر ناراحت هستی؟ صلاح دیده شد که عمل نشوید و با دارو معالجه شوید. از خواب بیدار می‌شود و می‌گوید: نتیجه گرفتم، به تهران برویم و به تهران می‌آیند.

پس از مراجعه مجدد به پزشک، رئیس کمیسیون طبی آقا به او می‌گوید: ناراحت نباشید. صلاح دیده شد که عمل جراحی انجام نشود. با دارو معالجه می‌کنیم تا اینکه با تطبیق این گفتار در خواب و بیداری بر یقین او افزوده می‌شود و با توسل به ثامن الحجج علیه السلام معالجه می‌شود و شفا می‌یابد.

- جواب سلام اولیای خدازا ناحیه ائمه معصومین علیهم السلام**

روزی آقا فرمودند: در منطقهٔ «جاسب» قم، گروهی از کشاورزان در زمان گذشته با شتر و قاطر به زیارت حضرت ثامن الحجج علیه السلام مشرف و هنگام مراجعت و وارد شدن در محدودهٔ «جاسب»، پیرمردی از اهل محل را می‌بینند که در گرمای روز کوله‌باری از غلغ به دوش کشیده و با مشقت بسیار به خانه می‌رود. مسافرین مشهد مقدس که او را به این حالت می‌بینند، زبان به شماتت و سرزنش او گشوده و می‌گویند: پیرمرد! رحمت دنیا را ول کن نیستی؟ آخر بی‌تا تو هم لاق لاق یک بار به مشهد مقدس سفر کن و این سخن را تکرار و او را بسیار توبیخ می‌کنند.

پیرمرد خسته و پاکدل زبان می‌گشاید و می‌گوید: شما که به زیارت آقا رفتید و به آقا سلام دادید، جواب گرفتید یا نه؟ می‌گویند: پیرمرد این چه سخنی است که می‌گویی مگر آقا زنده است که سلام ما را جواب بدهد؟! پیرمرد می‌گوید: عزیزان امام که زنده و مرده ندارد. ما را می‌بیند و سخنان ما را می‌شنود. زیارت که یک طرفه نمی‌شود. آنان می‌گویند: آیا تو این عرضه را داری؟ وی می‌گوید: آری و از همانجا، رو به سمت مشهد مقدس می‌کند و می‌گوید: «السَّلامُ عَلَیکَ یا امام هشتم» همه با کمال صراحت می‌شنوند که به آن پیرمرد به‌نام خطاب می‌شود که: «عَلَیْکُمُ السَّلامُ آقای فلانی!» و بدین‌ترتیب زائرین همگی خجالت کشیده و پشیمان می‌شوند که چرا سبب دل‌شکستگی این مرد نورانی را فراهم آوردند.

- توفیق مصونیت از گناه پیش از بلوغ**

روزی آیت‌الله بهجت درباره اینکه نیکان و بزرگان حتی پیش از بلوغشان هم، مرتکب کارهای ناشایست نمی‌شدند، فرمود: یکی از اعظم نجف می‌فرمود که من در دوران بچگی، مگره‌ام می‌خواستم کاری را که برای افراد مکلف حرام است، انجام بدهم، بی‌درنگ مانعی پیش می‌آمد و مرا از انجام دادن آن کار جلوگیری می‌کرد. و بدین‌ترتیب در زمان کوچکی خودم، کاملاً به‌طور قه‌ری نه‌اختیاری، مصون و محفوظ بودم.

منبع: بهجت عارفان در حدیث دیگران (با اضافات و ویرایش جدید)، رضا باقی‌زاده گیلانی، ناشر: زائر، قم، چهاردهم، زمستان۱۳۹۰، ص ۱۵۹–۱۸۸

- پی‌نوشت‌ها**

۱. آل عمران، ۸۵؛
۲. تک بحارالانوار، ج ۲۶، ص ۳۰۶، ح ۶۶ و ۶۸؛
۳. یس، ۶۰؛
۴. نور، ۵۲.

۵. بحارالانوار، ج ۷۱، ص ۲۲۷؛ به نقل از میزان‌الحکمه، ج ۷، ص ۵۲۳.

خاطرات آموزنده و خواندنی از بهجت عارفان

روایتی از حجت‌الاسلام والمسلمین حاج شیخ هادی قدس علیه السلام

به‌مناسبت پانزدهمین سالگرد رحلت آیت‌الله العظمی بهجت علیه السلام

و چهلمین روز رحلت حاج شیخ هادی قدس، بخشی خاطرات آموزنده و خواندنی از شیخ الفقهاء والعرفاء، آیت‌الله‌العظمی بهجت علیه السلام را در گفت‌وگوی مصمیمی با مرحوم حاج شیخ هادی قدس علیه السلام، به‌نقل از کتاب «برگی از دفتر اقتلاب» نوشته حجت‌الاسلام والمسلمین رضا باقی‌زاده مرور می‌کنیم.

به‌نام «مصیب» که مردی شیعه هر شب جمعه برای زیارت مولای متقیان امیرالمؤمنین علیه السلام می‌رفت. مردی از اهل سنت که در سر راه مرد شیعه خانه داشت؛ چون می‌دانست، وی به زیارت حضرت علی علیه السلام می‌رود، همواره هنگام عبور وی، او را مسخره می‌کرد. حتی یک بار به ساحت مقدس امام علی علیه السلام جسارت کرد و مرد شیعه خیلی ناراحت شد؛ چون خدمت آقا مشرف شد، خیلی بی‌تابی کرد و ناله زد که تو میدانی این مخالف چه می‌کند. آن شب آقا را در خواب دید و شکایت کرد. آقا فرمود: او بر ما حقی دارد که هر چه بکنند، در دنیا نمی‌توانیم، او را کیفر بدهیم! شیعه می‌گوید: عرض کردم : آری لابد به‌خاطر آن جسارت‌هایی که او می‌کند بر شما حق پیدا کرده است؟ حضرت فرمودند: نه بلکه او روزی در محل تلاقی آب فرات و دجله نشسته بود و به فرات نگاه می‌کرد. ناگهان جریان کریلا و منع آب از حضرت سیدالشهدا علیه السلام به خاطرش افتاد و پیش خود گفت: عمرین سعد، کار خوبی نکرد که اینها را تشنه کنست. خوب بود به آنها آب می‌داد و بعد همه را می‌کشت!»

و ناراحت شد و یک قطره اشک از چشم او ریخت. از این جهت بر ما حقی پیدا کرد که نمی‌توانیم او را جزا بدهیم.

آن مرد شیعه می‌گوید: از خواب بیدار شدم و حرکت کردم. هنگام برگشتن در سر راه آن سُنی یا من برخورد کرد و با تمسخر گفت: آقا را دیدی و از طرف ما پیام رساندی؟ مرد شیعه گفت: آری، پیام رساندم و نیز پیامی دارم. او خندید و گفت: بگو چیست؟ مرد شیعه جریان را تا آخر بازگو کرد. وقتی فرمایش امام علیه السلام را که وی به آب نگاهی کرد و به یاد گرفتند… بلاگو کرد، مرد سنی تا شنید سر به زیر افکند و کمی به فکر فرو رفت و گفت: خدایا در آن زمان هیچ‌کس در آنجا نبود و من این را به کسی نگفتم‌ام! آقا از کجا فهمید؟ بلافاصله گفت: «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ، وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُوْلُ اللهِ وَأَنَّ عَلِیًّا امیرَالمؤمنینِ ولیُّ اللهِ وَوَسِی رَسُوْلِ اللهِ» و شیعه شد.

- راضی به رضای الهی**

یک روز درسی، کمی زودتر به خانه آیت‌الله‌العظمی بهجت رفتم؛ زیرا ایشان گاهی از اوقات وقتی شاگردان به درس حاضر می‌شدند، هرچند یک نفر هم بود، به اتاق درس می‌آمد و تا هنگام آمدن دیگران، آحیاناً جریان یا حدیث یا نکتهٔ اخلاقی را گوشزد می‌کردند. بنده به‌طمع مطالب یادشده، قدری زودتر رفته بودم. خوشبختانه وقتی آقا صدای «یاالله حقیر را شنید، تشریف آورد و بعد از احوال‌پرسی فرمود: در نجف یکی از آقایان‌های ایرانی که از اهالی همدان و جوان بسیار زیبا و شیک‌پوش بود و از هر جهت به جمال و خوش‌اندامی شهرت داشت، به بیماری سختی گرفتار و از دو یا فلج شد؛ به‌گونه‌ای که با عصا بیرون می‌آمد. من سعی داشتم، با او رویه‌رو نشوم؛ زیرا فکر می‌کردم، با وصف حالی که او داشت، از دیدن من خجالت می‌کشد؛ لذا نمی‌خواستم، غمی بر غمش بیفزایم. یک روز از کوچه بیرون آمدم و دیدم او سر کوچه ایستاده است و ناخواسته با او رویه‌رو شدم و با عجله و بدون تأمل گفتم: حال شما چطور است؟ تا این حرف از دهانم بیرون آمد، ناراحت شدم و چه خود گفتم که چه حرف شنیده‌ای! مگر حال او را نمی‌بینی؟ چه نیازی بود از او پرسشی؟ به هر حال خیلی از خودم بدم آمد؛ ولی برخلاف انتظار من، وقتی وی دهان باز کرد، مثل اینکه آب



در این‌باره تنها به یک نکته از نظریات اجتماعی – سیاسی ایشان که بسیار اساسی است و شالوده بسیاری از احکام مرتبط با نظریه سیاسی اسلام محسوب می‌شود، اشاره می‌کنم:

ایشان در باب «خراج و مقاسمه مکاسب مجرمه درباره اینکه آیا ولایت فقیه جامع‌الشرايط، ولایت مطلقه است یا ولایت او محدود و به بعضی از ابواب فقه مقید است، چنین بیان می‌فرمودند(نقل به معنا): می‌دانیم دین اسلام آخرین دین و احکام و قوانین اسلام، آخرین مقرراتی است که از ذات مقدس پروردگار وضع شده است و پیغمبری بعد از خاتم انبیاء علیهم السلام نخواهد آمد و کتابی آسمانی بعد از قرآن کریم فرستاده نخواهد شد و باید این کتاب تا قیام قیامت، کتاب قانون بوده و عترت و اهل‌بیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مبین آن باشند.

و نیز روشن است که امت محمدی در زمان حضور حجت و معصوم حق، هرچند در زندان یا در حال تبعید باشند، می‌توانند وظیفه خود را هرچند با مشقت بسیار و تحمل مشکلات فراوان به دست آورند؛ ولی سخن دربارهٔ زمان غیبت کبرای حجت حق است که در این موقعیت، نمی‌توان برای مسأله، بیش از سه صورت فرض کرد:

۱. کتاب خدا و احکام و قوانین دین تعطیل شود؛

۲ خود به خود بماند؛ یعنی خودش وسیله ابقای خود باشد؛

۳. نیاز به سرپرست و حاکم و مبین دارد که همان ولی امر و مجتهد جامع‌الشرايط است.

فرض اول عقلاً و نقلاً باطل است؛ زیرا دین مبین اسلام، آیین خاتم است و تا ختم نسل بشر، باید راهنما و آیین امت باشد.

فرض دوم نیز باطل است؛ زیرا قانون خود به خود اجرا نمی‌شود و نیاز به شخص یا اشخاص دارد تا آن را حفظ کنند و به اجرا درآورند. ناچار باید به فرض سوم قائل باشیم و بگوییم: جامعه مسلمانان را باید ولی امر یا همهٔ شوون و ابعاد آن اداره کند.

از سوی دیگر نیز روشن است که جامعه نیاز به تشکیلات فراوان از جمله ارتش، آموزش و پرورش، دادگستری و… دارد؛ لذا باید دست ولی‌فقیه در همهٔ شوون مادی و معنوی مبین و شارح و راهنما و حائل مشکلات باشد. در نتیجه ولی‌فقیه باید تمام شوون امام معصوم علیه السلام به‌استثنای امامت و آنچه را مخصوص امام معصوم است، داشته باشد تا بتواند، اسلام را در جامعه اجرا کند؛ وگرنه در صورت عدم وجود تشکیلات حکومتی، دشمنان نخواهند گذاشت که حکومت و آیین اسلامی اجرا شود.

دلیل دیگر اینکه با استدلال خلف می‌توان گفت: هیچ جامعه و کشوری با هرج و مرج پایدار نمی‌ماند و باید قانون و حاکم و حکومتی در آن حکم‌فرما باشد و اگر حکومت طاغوت حاکم باشد، دین مبین اسلام باقی نمی‌ماند و این خلاف فرض است؛ چون گفتیم: به‌دلیل عقلی و نقلی، باید دین مبین اسلام تا قیام قیامت باقی بماند: «وَمَنْ یَتَّبِعْ غَیْرَ الْإِسْلَامِ دِینًا، فَلَنْ یُغْنِیَ عَنْهُ…» [هر کس دین دیگری غیر از اسلام بجوید، هرگز از او پذیرفته نمی‌گردد.

و پس از این مقدمه، درباره محدودهٔ اختیارات ولی‌فقیه به بحث می‌پرداختند.

- حکایات‌ها و هدایت‌ها**

- اهتمام شیخ طالقانی در حفظ «سنّت‌های حسنه»**

آقا همیشه سفارش می‌کردند، برای احیای شریعت، نگذارید سنت‌ها فراموش شود و عرفیات یا بدعت‌ها جای آن را بگیرد.

روزی فرمودند: مرحوم حاج شیخ مرتضی طالقانی، از استادان اخلاق و علمای بزرگ نجف که ظاهرآ استاد اخلاق آقا نیز بوده است)، همراه با عده‌ای از علما از جمله آیت‌الله‌العظمی خویی علیه السلام برای افطار دعوت بودند. وقتی غذا آماده می‌شود و همگی سر سفره می‌نشینند، حاج شیخ مرتضی طالقانی می‌فرماید: نمک در سفره نیست و اقدام به تناول غذا نمی‌کنند. با اینکه بین مجلس افطاریه تا آشپزخانه بسیار فاصله بوده و ظاهرآ از خانه‌ای دیگر غذا می‌آورده‌اند.

به هر حال مرحوم طالقانی دست به غذا دراز نمی‌کند و دیگران حتی آیت‌الله خویی نیز، به احترام ایشان دست به سفره نمی‌برند تا اینکه بسیار طول می‌کشد و نمک را می‌آورند. بعد از ختم جلسه و هنگام رفتن، آیت‌الله خویی خطاب به ایشان می‌گوید: حضرت آقا! اگر شما به این اندازه به ظاهر سنت مقید هستید که اگر نمک تناول نکنید، غذا نمی‌خورید، پس در این‌گونه مجالس کمی نمک با خود همراه داشته باشید تا مردم را منتظر نگذارید! آقای طالقانی فوراً دست به جیب برده و کیسه کوچکی را درآورده و می‌فرماید: با خود نمک داشتم؛ ولی می‌خواستم، سنت اسلامی اجرا شود و متروک نباشد.

- بزرگوارى ائمه معصومین علیهم السلام نسبت به دشمنان‌شان**

روزی آقا دربارهٔ بزرگوارى و اغماض ائمه اطهار علیهم السلام فرمودند: در نزدیکی نجف اشرف، در محل تلاقی دو رودخانه فرات و دجله، آبادی‌ای است



زندگی‌نامه و تحصیلات حاج شیخ هادی قدس علیه السلام

هادی قدس، فرزند محمود، امام جمعه کلاچای در استان گیلان، در ۹ دی ۱۳۱۱ش در روستای لیماچال اشکور متولد شد. پس از آموختن، خواندن و نوشتن، در ۱۳۲۵ش به رودسر رفت و در مدرسه علمیه روحانیه، تحت اشراف آیت‌الله سید محمدهادی روحانی، به فراگیری مقدمات علوم دینی پرداخت. پس از چهارسال، رهسپار حوزه علمیه قزوین شد و پنج‌سال نیز در آنجا ادامه تحصیل داد. در ۱۳۳۴ ش به حوزه علمیه قم رفت و پس از اتمام دوره سطح، در حوزه درس خارج فقه و اصول آیات عظام- سیدحسین بروجردی، امام خمینی، محمدتقی بهجت، عباسعلی شاهرودی، سیدمحمد محقق داماد، محمد فکور یزدی و سید شهاب‌الدین مرعشی نجفی علیهم السلام شرکت جست و تا ۱۳۵۶ ش به تحصیل و نیز تدریس علوم مشغول بود.

مرحوم قدس، در تیر ۱۳۵۸ش به‌منظور تبلیغ دین به کلاچای در استان گیلان اعزام شد و سپس در ۲۸ آبان همان سال، امامت جمعه آنجا را بر عهده گرفت. همچنین در سمت قضاوت در دادگاه انقلاب اسلامی رودسر و حومه به فعالیت پرداخت. وی نخستین امام جمعه کلاچای بود و تا ۱۳۸۰سال ش این مسئولیت را برعهده داشت. پس از او حجج اسلام، اسماعیل صدیقی، محمد شیدایی و قنبرعلی احمدی به امامت جمعه کلاچای منصوب شدند.

وی قبل از ورود به قم، مدتی در تهران و در مدرسه حاج ابوالفتح مشغول تحصیل شد و از محضر مدرسین این مدرسه همانند سید محمدحسین لنگرودی، شیخ علی فلسفی تنکابنی و سید محمد مهدی اشکوری، بهره‌های علمی برد.

این عالم ربانی روز چهارشنبه ۲۹ فروردین ۱۴۰۳ش مطابق ۸ شَوال ۱۴۲۵ق، دار فانی را وداع گفت و در آرامستان بقیع قم به خاک سپرده شد.

خاطراتی از بهجت عارفان به روایت حاج شیخ هادی قدس علیه السلام

نکاتی که بنده در طول مدت مدید شاگردی از محضر آیت‌الله‌العظمی بهجت علیه السلام استفاده کرده‌ام، بسیار است. از آن میان، به نکاتی چند بسنده کرده و طی چندین بخش یادآور می‌شوم. امید که جویندگان معارف ناب را سودمند افتد.

الف) ویژگی‌های اخلاقی عرفانی

- برنامه برای ترک گناه**

حضرت آیت‌الله بهجت علیه السلام، تأکید ویژه‌ای

بر ترک معصیت داشتند و آن را سرلوحه برنامه سالک الی‌الله می‌شمردند. از جمله روزی می‌فرمودند: آیا برای این بی‌سر و سامانی خود، ارتکاب گناه و نافرومانی از دستوهای حضرت حق، برنامه و وقتی و سرآمدی مشخص کرده‌ایم؟ یعنی آیا تصمیم گرفته‌ایم که روزی دیگر گناه نکنیم یا آنکه همین وضع خود را باید ادامه بدهیم. اگر بنا داریم، این وضع بد را ادامه ندهیم، بنشینیم برای آن، وقتی تعیین کنیم. یک ماه، شش ماه، یک سال، چند سال خلاصه اگر بنا داریم، تا زنده هستیم اگر بدین منوال باشیم، خطرناک است؛ پس حداقل حدی برای گناه خود معین کنیم.

- عدم معرفت، دلیل نداشتن حضور قلب در نماز**

روزی از آقا پرسیدم: آقا! چکار بکنم در نماز حضور قلب بیشتر داشته باشم؟ آقا ابتدا سر به پایین افکند؛ سپس سرش را بلند کرد و فرمود: «روغن چراغ، کم است» من به نظر خودم، از این جمله این معنا را فهمیدم که یعنی معرفت کم است و ایمان قلبی و باطنی ضعیف است؛ وگرنه ممکن نیست با شناخت کافی، قلب حاضر نباشد.

- مشاهده تسبیح موجودات نتیجه انسان کامل شدن**

روزی به آقا عرض کردم، یکی از طلاب خواب دید، در مکان مقدسی مشغول نماز است و وقتی به سجده می‌رود، همهٔ سنگریزه‌ها با او تسبیح می‌گویند. ایشان فرمودند: «اگر انسان کامل شود، این را در بیداری می‌شنود و مشاهده می‌کند.»

- ارزش وضو و طهارت**

روزی چند دقیقه زودتر برای درس به خانه آقا رفتم. دیدم پیرمردی نشسته و آقا به او توجهی خاص دارد. بعد از دقایقی چند، آقا فرمود: «ایشان (آن پیرمرد) هرگز بی‌وضو نمی‌خوابد. اگر شب‌ها چندین بار بیدار شود، باید حتماً وضو بسازد.»

ب) دیدگاه‌های سیاسی